

الگوی میناگرایی فیلسوفان مسلمان:

تحلیل بازگشت و ابتدای گزاره‌های غیر پایه به گزاره‌های پایه

هاشم قربانی^{۱۰۷}

چکیده

معرفت‌شناسی در ناحیه توجیه که از جانب معرفت‌شناسان امروزمین در دو قالب کلی میناگرایی و انسجام‌گروی ارائه شده است، در روابط میان باورها و گزاره‌ها پژوهش می‌کند. در این جستار، ابتدا به تقریر معرفت‌شناسان از میناگرایی اشاره می‌شود و سپس الگوی پیشنهادی ارائه خواهد شد. براساس این الگو، که ادعا بر آن است که اندیشمندان مسلمان عموماً از آن پیروی می‌کردند، گزاره‌ها و باورها به: (۱) گزاره‌های تماماً پشتیبان و (۲) گزاره‌های غیر تماماً پشتیبان تقسیم می‌شود. این تفکیک بر حیثیت کاربردی مبتنی است. تصویر وابستگی یا متکی بودن در عبارت «وابستگی و اتکای باورهای روساخت بر زیرساخت در میناگرایی»، نقش بنیادینی در ارائه الگوی جدید دارد. از این رو دو الگو قابل‌شناسانش است: الگوی استنتاجی یا زایشی-تولیدی و الگوی پشتیبانی. اصل تناقض بر پایه اندیشه فیلسوفان مسلمان، اساسی‌ترین نوع گزاره‌های تماماً پشتیبان را تشکیل می‌دهد. براساس الگوی ارائه‌شده، برخی از اشکالات بر تقریر عادی از میناگرایی وارد نخواهد بود. در این گزارش، سنجش و پیشنهاد، مشاهده خواهیم کرد که معرفت‌شناسی فیلسوفان مسلمان از این الگو پیروی می‌کند و محمل کمتری برای انتقادهای نسبت به تقریر عادی دارد.

واژگان کلیدی: میناگرایی، ابتدا، تناقض، پشتیبانی.

تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۲۷؛ **تاریخ پذیرش:** ۹۵/۱۱/۷

۱۰۷. عضو هیات علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی ره، qorbani@ISR.ikiu.ac.ir

مقدمه

مبناگرایی پیشینه‌دارترین نظریه معرفت‌شناختی در ناحیه توجیه به شمار می‌آید. از زمان افلاطون که تعریف معرفت به «باور صادق موجه» شروع شد، نظریه‌ای - البته نه‌چندان آشکارا و به مقام بیان صریح رسیده، بلکه پنهانی و فرورفته در نوشتار و اندیشه‌های فلسفی - پدید آمد که بعدها مبناگرایی نام گرفت. برهان معروف به برهان پسررفت ارسطویی را که در عبارات او دیده می‌شود: «کاملاً غیرممکن است هر چیزی برهان داشته باشد، و گرنه پسررفت بی‌پایان پیش خواهد آمد و بدین ترتیب اصلاً برهانی وجود نخواهد داشت» (ر.ک: ارسطو، ۱۳۷۷، ص. ۹۸)،^{۱۰۸} تأییدی بر مبناگرایی سنتی انگاشته‌اند. دیدگاه عمده رقیب آن انسجام‌گروی است که موافقان و مخالفان آن، ادله - ای برای هر یک اقامه کرده‌اند.

در رویکرد فلسفه اسلامی، از مبناگرایی به عنوان تنها نظریه معقول برای سازه معرفت و شناخت انسان یاد می‌شود. عبارت ساده «هر علمی یا بدیهی است یا به بدیهیات مبتنی است»، عبارتی شایع و متداول در آثار فلسفی و منطقی اندیشمندان مسلمان است که از رهیافت آنان به نظریه مبناگرایی خبر می‌دهد. هر چند تفاسیر گونه‌گونی از مبناگرایی ارائه شده است (از جمله ر.ک: بازگشت به مبناگرایی سنتی)، اما ساختار آن را می‌توان چنین ترسیم کرد: در رویکرد مبناگروانه، ساختار باورهای انسان به مثابه ساختمانی است که از زیرساخت و روساخت تشکیل شده است. روساخت ساختمان، متکی بر زیرساخت آن است؛ به گونه‌ای که در پی ویران ساختن آن، یا کم‌دقتی در ساخت زیرساخت‌ها، روساختی نامطمئن و نامستحکم خواهیم داشت که با اندک وزش بادی، رو به تباهی و فنا خواهد گذاشت. باورهای انسان نیز در منظر مبناگرایی چنین‌اند: باورهای زیرساخت [= مبنا = پایه] و باورهای روساخت [= بنا]. باورهای دسته دوم، متکی و وابسته به باورهای نوع نخست‌اند.

۱۰۸. برای پرهیز از ارجاع نقاب‌دار، مراجعه شود به وجوه مبناگرایی ارسطویی - ابن‌سینایی، نوشته مهدی قوام‌صفری.

در جستار حاضر، واکاوی اساسی بر نهاد همین عبارت می‌چرخد: متکی و وابسته. ابتدا برخی از اصول و مبانی میناگرایی بازخوانی می‌شود؛ سپس در گام بعدی به تفسیری، که نام آن را تفسیر مشهور از میناگرایی می‌گذاریم، اشاراتی می‌شود. در مرحله دیگر، از تطبیق این برداشت با پژوهش‌های فلسفی فیلسوفان مسلمان پرسش می‌شود و نشان داده می‌شود که تفسیر مشهور، مؤیدی در اندیشه‌های فلسفی فیلسوفان مسلمان ندارد. از این رو، راه هموار می‌شود تا تصویر و برداشتی دیگرگونه از نظریه معرفت-شناختی فیلسوفان مسلمان در ناحیه توجیه با عنوان تقریری نوین [=دیگرسان] از میناگرایی ارائه شود. به همین دلیل، پژوهش حاضر در مقام توصیفی و نه هنجاری است؛ بدین معنا که در پی ارائه هنجاری از الگوی جدید نیستیم، بلکه در پی برداشت الگویی از رهیافت اندیشمندان مسلمانیم.

بر این اساس، سؤالات پژوهش حاضر چنین است: ۱. آیا تفسیر مشهور از میناگرایی انطباق کامل با بافتارهای فلسفی فلسفه اسلامی دارد؟ ۲. متکی بودن و وابسته بودن باورهای روساخت بر زیرساخت، دارای چه معنایی است؟ ۳. آیا امکان طراحی تقریری جدید از میناگرایی، که با یافته‌های فلسفی هم‌خوانی داشته باشد، و برکنار از نقدهای وارد بر تفسیر مشهور باشد، وجود دارد؟ آن کدام است و تفسیر آن چیست؟

۱. پایه‌ها و اصول میناگرایی

میناگرایی به‌طور کلی مبتنی بر اصول زیر است:

۱. باورهای انسان دو گونه‌اند: باورهای پایه و باورهای غیر پایه.^{۱۰۹}
۲. باورهای پایه خودموجه‌اند؛ بدین معنا که توجیه آن‌ها در نهاد خود آن‌هاست و برای توجیه آن، نیاز به فراروی از دایره خود باور نیست.

۱۰۹. نام‌های دیگری نیز بر این تفکیک نهاده‌اند: باورهای بی‌واسطه و باورهای باواسطه، باورهای مستقیم و باورهای نامستقیم، باورهای مأخوذ از باور دیگر و باورهای غیرمأخوذ از باور(های) دیگر، باورهای استنتاجی و باورهای غیراستنتاجی، باورهای بدیهی و باورهای نظری، باورهای خودتأیید و باورهای مؤید از ناحیه غیر و....

۳. باورهای غیر پایه، توجیه خود را از باورهای پایه به دست می‌آورند. این فرایند گاه بی‌واسطه صورت می‌پذیرد و گاه توجیه یک باور غیر پایه از رهگذر باور غیر پایه دیگر حاصل می‌آید؛ اما این فرایند به تسلسل نمی‌انجامد.

۴. تعامل و روابط باورهای غیر پایه و پایه بر اساس قواعد منطقی انجام می‌پذیرد.

۵. ساختار باورهای انسان، مخروطی یا هرمی شکل است که باورهای پیشین و نزدیک به پایه یا پایه‌ها، تأمین‌کننده امنیت [=توجیه] باورهای پسین و دور از پایه‌ها یا غیر پایه‌ها هستند.

در مورد باورهای پایه اختلافات فراوانی، هم ۱. از جهت دایره شمول و تعداد آن‌ها و هم ۲. از لحاظ خطاپذیری و خطاناپذیری آن‌ها و هم ۳. از جهت سنخ گزاره‌ای آن‌ها وجود دارد. لحاظ نوع نخست، گونه‌هایی از مبنای گروهی را به میان می‌کشد:

۱. برخی دایره شمول پایه‌ها را صرفاً اولیات انگاشته‌اند؛

۲. برخی هم اولیات و هم وجدانیات را پایه دانسته‌اند؛

۳. عده‌ای بر شش گزاره بدیهی منطقی، که مواد برهان نام دارد، تأکید کرده‌اند؛

۴. برخی بر گزاره‌های تحلیلی و....

لحاظ نوع دوم، رویکردهای دیگری از مبنای گروهی را نمایان می‌سازد:

۱. مبنای گروهی خطاناپذیر یا سنتی که باورهای پایه را خطاناپذیر می‌انگارد و نظریه غالب فیلسوفان باستان و قرون وسطی و برخی اندیشمندان در زمان حاضر است؛

۲. مبنای گروهی خطاپذیر که طرفدارانی چون توماس رید، ویلیام آلستون، چیزم، اُدی

و... دارد.

با لحاظ سوم نیز، تقسیماتی فراهم می‌آید:

۱. برخی گزاره‌های زیرین و پایه را صرفاً از سنخ امور عقلی قلمداد می‌کنند؛

۲. عده‌ای بر حسی-تجربی بودن آن‌ها تأکید داشتند.^{۱۱۰} لحاظ‌های دیگری نظیر کلی یا شخصی بودن آن‌ها نیز مطرح شده است.

۲. میناگرایی و تقریری کلی؛ اشاره به پاره‌ای از مشکلات

میناگرایی را می‌توان به صورت توصیفی یا توصیه‌ای لحاظ کرد. پلانیتینگا رویکرد توصیه‌ای و هنجاری نسبت به این مسأله دارد:

«در نظر پلانیتینگا، میناگرایی نظریه یا به تعبیر دقیق‌تر مجموعه‌ای از نظریات هنجارین یا ارزشی راجع به ساختار معرفتی انسان است. در واقع میناگرایی توصیف یک ساختار معرفتی صحیح، پذیرفتنی و درست‌ساخت بوده، از آنجاکه این دیدگاه تجویزی و هنجارین است، بیان می‌کند که نظام باورهای ما انسان‌ها باید چگونه شکل بگیرد تا مطلوب و ایده‌آل باشد» (عظیمی دخت، ۱۳۸۵، ص. ۴۷).

اما در این مقال، تلاش عمده بر آن است که رویکرد توصیفی اخذ شود. ما در پی آنیم که انگاره کلی دانشمندان عقل‌گرای دوران اسلامی را توصیف کنیم. در تقریر کلی از میناگرایی در این بخش، صرفاً به میناگرایی سنتی و برخی وجوه مشترک آن با دیگر تقریرهایش اشاراتی می‌شود. دلیل این کران‌مندی را رویکرد حداکثری پژوهشگران به انطباق آن با بافتار معرفتی فلسفه اسلامی باید دانست. براساس این تقریر، اصول نخستین و اولیه‌ای وجود دارند که بی‌واسطه، واضح و قابل‌درک‌اند و سایر انواع معرفت از آن‌ها/سنتتاج می‌شوند. این اصول بی‌تردید صادق‌اند و اساس و شالوده تمامی معرفت‌های علمی را تشکیل می‌دهند (پویمن، ۱۳۸۷، ص. ۲۴۲).

۱۱۰. سنجش میان رهیافت فیلسوفان اسلامی با اندیشه‌های فیلسوفان غرب مجال فراخ‌تری حاصل خواهد آورد تا به بررسی و تحلیل هر یک از موارد مذکور پرداخته شود. به‌عنوان مثال در مبنای معرفت نزد حکمت متعالیه می‌توان گفت: «فیلسوفان صدرایی در نظریه معرفت خود، عقل و تجربه را به‌عنوان دو منبع شناخت به رسمیت می‌شناسند. فیلسوفان صدرایی در چارچوب دو مفهوم علم حضوری و وجود ذهنی به مبنای تجربی معرفت توجه می‌کنند و در تقسیم علم به بدیهی و نظری، به مبنای عقلی شناخت می‌پردازند» (صادقی، در مقدمه بازگشت به میناگرایی سنتی، ۱۳۸۷، ص. ۳۹).

در سنتی ترین تقریر مبنایگروی، این اصول اولیه، خطاناپذیرند و با اتخاذ فرایند استدلال‌های قیاسی، می‌توان از آن‌ها به ساختمان معرفت بشری دست یافت (ر.ک: پویمن، ۱۳۸۷، ص. ۲۴۴؛ شمس، ۱۳۸۴، ص. ۱۳۴). پویمن با تقریر رویکرد مبنایگروی، آشکارا قاعده امتناع تناقض را از همین نوع گزاره‌های پایه و نخستین قلمداد می‌کند (پویمن، ۱۳۸۷، ص. ۲۴۵). باور موجه غیرپایه، باوری است که استنتاج آن مبتنی بر باورهای حقیقتاً پایه است (پویمن، ۱۳۸۷، ص. ۲۴۶). بر این اساس باورها به پایه و استنتاجی قابل تقسیم‌اند. در این مبنایگروی، صدق در فرایند انتقال از اصول اولیه ابطال-ناپذیر به روساخت معرفت محفوظ می‌ماند (پویمن، ۱۳۸۷، ص. ۲۴۷). ساختار معرفت به گونه‌ای است که در آن باورهای استنتاجی، توجیه خود را، با واسطه یا بی‌واسطه، از باورهای پایه دریافت می‌کنند و بر آن‌ها متوقف‌اند و آن باورهای پایه خودموجه‌اند. باورهای پایه سه مشخصه اصلی دارند: الف. باورهای پایه از راه استنتاج از باورهای دیگر به دست نیامده‌اند؛ ب. باورهای پایه نقش توجیه‌کنندگی نسبت به غیرپایه‌ها دارند و خودموجه‌اند؛ ج. باورهای پایه توجیه را از منابعی دریافت می‌کنند که از سنخ باور نیستند (ر.ک: شمس، ۱۳۸۴، ص. ۱۳۱). خصیصه سوم تأکید بر منابعی نظیر حس، درون‌نگری، گواهی دیگران و... است. از این جهت مشخصه یادشده با این عبارت نیز تعبیر می‌شود: باورهای پایه به گونه غیرباوری موجه‌اند.

بر پایه گزارش عظیمی دخت، پلانینگا نیز در آغاز مبنایگروی چنین بیان می‌کند: در ساختار معرفتی، مجموعه‌ای از باورها هست که فرد آن را براساس باورهای دیگر پذیرفته است. از این مطلب می‌توان استنباط کرد که در هر ساختار معرفتی، دو قسم باور وجود دارد: باورهایی که براساس باورهای دیگر پذیرفته نشده‌اند (باورهای پایه) و باورهایی که براساس باورهای دیگر پذیرفته شده‌اند (باورهای غیرپایه) و باورهای غیرپایه سرانجام در سیری متناهی بر باورهای پایه مبتنی می‌شوند (عظیمی دخت، ۱۳۸۵، ص. ۴۸).

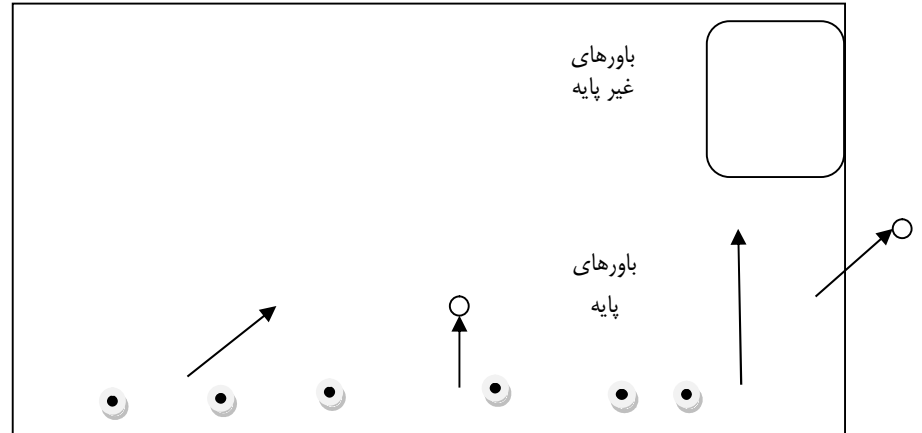
دو سؤال اساسی در این زمینه قابل طرح است: ۱. مقصود از باورهای پایه کدام مواردند؟ همان گونه که در بالا اشاره شد، اختلافات بین مبنایگروان در این زمینه فراوان است؛ ۲. مراد از توقف و ارتباط باورهای پایه بر غیرپایه چیست؟ تأکید مبنایگروی سنتی

بر قواعد استدلال است.

فیاضی در تقریر میناگروی فیلسوفان اسلامی می‌نویسد: شناخت‌های حصولی به دو دسته بدیهی و نظری تقسیم می‌شوند. در معرفت‌های بدیهی به‌رغم اینکه با واسطهٔ حاکی‌اند، احتمال خطا وجود ندارد و به همین روی، یقینی و صادق‌اند و این دو صفت (یقینی و صادق بودن) را از قضایای دیگر دریافت نکرده‌اند، بلکه خود به دلیل وضعیتی که دارند موصوف آن‌ها قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، مدلل بودن قضایای بدیهی در گرو قضایای دیگر نیست؛ بلکه دلیل بدیهیات در خود آن‌ها نهفته است؛ ولی دلیل صدق قضایای نظری، بیرون از آن‌هاست و به وسیلهٔ قیاسی که ریشه در بدیهیات دارد، تأمین می‌شود. به بیان دیگر معیار صدق نظریات، ارجاع آن‌ها به بدیهیات است هم در محتوای استدلال و هم در صورت و شکل آن. به این ترتیب، پایه و مبنای شناخت‌های حصولی ما همان بدیهیات هستند که خود به‌خود دلیل‌مند، صادق و یقینی‌اند و شناخت‌های نظری، دلیل صدق و یقینی بودن خود را از بدیهیات وام می‌گیرند و بر آن‌ها تکیه دارند. چنین نگاهی به مجموعهٔ شناخت‌های حصولی میناگرایی نامیده می‌شود (فیاضی، ۱۳۸۷، ص. ۱۸۹). فیاضی در ادامهٔ سخن، برهان صدیقین را نمونهٔ بهره‌گیری نظریات از بدیهیات معرفی می‌کند.

در چنین ساختاری، برای احراز واقع بودن معرفت، احراز واقع و حق بودن گزاره‌های زیرین و نیز احراز رعایت دستورالعمل‌های قواعد منطقی شرط لازم و کافی‌اند.

فعالی نیز بر استدلالی بودن تصریح می‌کند: ما آنگاه معرفت داریم که باور ما موجه باشد و باور آنگاه موجه است که بتوان سیر توجیهی و استدلالی آن را نشان داد (فعالی، ۱۳۷۹، ص. ۲۰۶). باور/استنتاجی باوری است که پشتیبانی تصویری خود را از رهگذر استدلال و با اتکا بر باور یا باورهای دیگر تحصیل کرده باشد. پس باور پایه مستقل از جریان استدلال است و باور غیر پایه وابسته به آن (فعالی، ۱۳۷۹، ص. ۲۱۱). این فرایند نظامی زایشی و تولیدی است (فعالی، ۱۳۷۹، ص. ۲۱۷). تأکید بر فرایند/استنتاجی بودن نیز در ص ۲۱۶ و جدول آن مشاهده می‌شود.



از جمله مهم‌ترین اشکالاتی که براساس این طرح از مبناگرایی به آن گرفته‌اند، نداشتن حدود وسطی در گزاره‌های بدیهی برای تشکیل معرفت و شروع حرکت در جهت رشد معارف انسانی است. این اشکال به این معناست که به‌عنوان مثال در سامان دادن معرفت، آن‌گاه که از گزاره‌های زیرین شروع می‌کنیم، میان خود آن‌ها هیچ حد مشترکی وجود ندارد تا بتوان قواعد منطق صورت را در آن‌ها به کار بست و از انضمام آن‌ها به گزاره‌های روین‌تر رسید. آن‌ها آن‌قدر از یکدیگر دور و منعزل‌اند که بیشتر به جزایر غیرمتصل به هم می‌مانند که ارتباطی باهم ندارند تا به سرزمین‌های پیوسته باهم.

مشکل مبناگرایی با چنین تقریری، آن‌هنگام شدیدتر می‌شود که در جهت پیشروی عکس مشکل فوق نیز ادعای مبناگرایی ثابت نمی‌شود. به این بیان که اگر مطابق با ادعای مبناگرایی مبنی بر ابتدای تمامی گزاره‌های نظری بر بدیهی، به ساختمان معرفت انسان نگاه کنیم، آن‌گاه شاهد آن هستیم که در تحلیل هیچ‌یک از گزاره‌های نظری، به گزاره‌های بدیهی نخواهیم رسید.

اشکال دیگر بر مبناگری رایج را از زبان پلانتینگا بیان می‌کنیم. بر پایه گزارش عظیمی دخت، تقریر معیار مبناگری به بیان پلانتینگا از این قرار است:

۱. شخص S در پذیرش باور P، تنها و تنها در صورتی موجه شمرده می‌شود که P برای شخص S یا واقعاً پایه باشد یا اینکه:

۲. شخص S به گزاره P بر پایه قرینه‌ای قضایی معتقد شود که خود واقعاً پایه‌اند و به‌نحو قرینه‌ای-استقرایی، قیاسی، یا استدلال از راه بهترین تبیین-گزاره P را تأیید

می کنند.

پلانتینگا می گوید اگر معیار ذکر شده برای میناگرایی را در نظر بگیریم، می بینیم چنین معیاری که خود یک گزاره است، واقعاً پایه نیست. بر این اساس راهی که پیش روی ما می ماند این است که آن را بر اساس تأیید قرینه‌ای که از باورهای دیگر می گیرد مورد پذیرش قرار دهیم؛ اما پلانتینگا معتقد است تا کنون نتوانسته دلیلی بر این معیار بیابد (عظیمی دخت، ۱۳۸۵، ص. ۵۵).

۳. میناگرایی: تحولی در ساحت باورها: باورهای تماماً پشتیبان و باورهای غیر تماماً پشتیبان

پویمن در کتاب *معرفت شناسی خود*، با نقل از دنسی و سوسا در *آشنایی با معرفت-شناسی*، می نویسد:

«گزاره‌های بدیهی، گزاره‌هایی هستند که به خودی خود آشکار بوده، و مستقل از سایر گزاره‌ها و دلایل، معلوم‌اند؛ ... چنین گزاره‌هایی شامل سه دسته گزاره می شود: اول: برخی حقایق ضروری منطق، نظیر اصل‌های امتناع تناقض و این-همانی، دوم: گزاره‌هایی که از صدق تحلیلی برخوردارند، نظیر «همه مجردها غیرمتأهل‌اند». سوم: برخی گزاره‌های ممکن‌الصدق مانند «من وجود دارم» و «من به نظر خودم خشمگین می‌رسم» (پویمن، ۱۳۸۷، ص. ۲۴۵).

تفکیک میان بدیهیات، زمینه مناسبی برای ارائه راهکارهای دیگر در مبانی معرفت-شناختی فراهم می‌آورد. تأکید کلی اندیشمندان مسلمان در ناحیه گزاره‌ها بر تفکیک آن‌ها به گزاره‌های بدیهی و نظری استوار است. در میان گزاره‌های بدیهی، گذشته از اختلافات در دامنه و شمول آن‌ها، نکته‌ای درخور و قابل تأمل است. در میان بدیهیات که عموم اندیشمندان بر اوکی [اولیات] بودن آن توافق دارند، گزاره‌هایی مانند گزاره‌های زیر شاهد هستیم:

۱. هر کل از جزء خود بزرگ‌تر است.

۲. انسان، انسان است.

۳. «الف ب است» هم‌زمان با «الف ب نیست» صدق نمی‌کند.

۴. ممکن الذات محتاج است.

و ۵.

از عبارت شماره دو با عنوان اصل این همانی و از عبارت سوم با عنوان اصل تناقض یاد می‌شود. مؤلفه بنیادین این جستار، بر تمایز درونی میان گزاره‌های اولی گزارش آمده فوق استوار است. آیا این گزاره‌ها از یکدیگر تمایزی دارند؟ این تمایز را از لحاظ کارآمدی می‌سنجیم. آیا کارایی و کارآمدی هر یک از این چهار، یکسان است یا از هم متمایزند؟ تصویر این دو اصل، علاوه بر اینکه حیثیت اولی بودن دارند و در ردیف گزاره‌های اولی قرار می‌گیرند، دارای حیثیت دیگری نیز هستند که آن‌ها را متمایز از گزاره‌های اولی دیگر می‌کند. آن حیثیت که کارآمدی آن را حکایت می‌کند، «حیثیت پشتیبانی» آن‌هاست؛ حیثیتی که در گزاره شماره یک و شماره چهار یافت نمی‌شود.

اصل تناقض را اصلی تماماً پشتیبان می‌نامیم. هر چند که باوری بدیهی و پایه به شمار می‌آید، اما تمایزی که از دیگر باورهای بدیهی دارد، حیثیت پشتیبانی آن است. اصل تناقض از یقین حمایت می‌کند و با بطلان آن، یقین به هیچ گزاره‌ای نمی‌توان داشت. از این جهت است که اندیشمندان عقل‌گرای دوران اسلامی، نظیر علامه طباطبایی، در *النهاية الحکمة*، آن را اولی‌الاولی نام نهاده‌اند. بر پایه این حیثیت بنیادین، می‌توان از دو گونه گزاره سخن گفت. برخی گزاره‌ها علی‌رغم بدیهی بودن و اولی بودن، دارای حیثیت کارآمد بسیار مهم‌اند که اساس و بنیاد یک سامانه معرفتی، استوار بر آن‌هاست. اصل تناقض دارای چنین خصوصیتی است.

۴. اشارات و نمونه‌هایی از متون فلسفی - معرفت‌شناختی اندیشمندان مسلمان

ارسطو در *متافیزیک* در کتاب گاما و کاپا، با تحلیل اصل تناقض، عبارتی بامعنا ذکر کرده است: «اصل آغازین همه اصول دیگر» (ارسطو، ۱۳۷۷، ص. ۹۷). عباراتی نزدیک و هم‌معنا با این عبارت در آثار فیلسوفان مسلمان یافت می‌شود. ابن‌سینا در *الهیات شفا* می‌نویسد: «و أول کلّ الأقاویل الصادقة الذی إلیه ینتهی کلّ شیء فی التحلیل... هو أنه لا واسطة بین الإیجاب و السلب» (ابن‌سینا، ۱۳۸۷، صص. ۶۲ و ۶۳). عبارتهایی همسان با این عبارت‌ها، فراوان در آثار فلسفی و منطقی اندیشمندان دوران اسلامی آمده است. در

این موضع تلاش می‌شود حیثیت پشتیبانی اصل تناقض آشکار شود. این امر را در سه ساحت می‌توان پی‌جویی کرد: ۱. در ساحت گزاره‌های پایه / بدیهی ۲. در ساحت گزاره‌های غیر پایه / نظری ۳. در ساحت یقین.

الف) پشتیبانی اصل تناقض از گزاره‌های پایه / بدیهی

از میان گزاره‌های پایه / بدیهی، به اصل علیت می‌پردازیم. فیلسوفان مسلمان اصل علیت را اصلی بدیهی و ضروری انگاشته‌اند. از این رو، این را که «هر ممکنی نیازمند علت است»، از بدیهیات اولیه دانسته‌اند. تحلیل این مطلب را می‌توان چنین بیان کرد:

۱. ماهیت در درون و نهاد خویش خالی از وجود و عدم است؛ نه وجود در آن مأخوذ است و نه عدم؛

۲. ماهیت برای موجود شدن، احتیاج به امری دارد که وجود را برای آن ترجیح دهد؛^{۱۱۱}

۳. ماهیت برای معدوم شدن، نیازمند امری است که عدم را به آن ترجیح دهد؛

۴. مرجح وجود یا عدم برای ماهیت، همان علت است.

اصل علیت اصلی بدیهی، آن هم اصلی اولی است: گزاره «ممکن نیازمند علت است». تصور و فهم طرفین این گزاره، موجب تصدیق بدان و حکم است.^{۱۱۲}

براین اساس، چگونگی پشتیبانی از این قرار است:

۱. آنچه عقلاً نسبتش به وجود و عدم متساوی است، محال است خودبه‌خود یکی از وجود و عدم برای آن ترجیح یابد؛

۲. چراکه در غیر این صورت، اگر بدون دخالت عامل دیگر، موجود یا معدوم شود، معنای آن این است که ماهیت در عین اینکه حالت تساوی نسبت به وجود و عدم دارد،

۱۱۱. مطابق با دیدگاه فیلسوفان، ترجیحی دهد مانع از نقیض؛ یعنی به آن ضرورت بخشد و طبق دیدگاه متکلمان، به آن اولویت بخشد.

۱۱۲. گزاره «ممکن نیازمند علت است» که گزاره‌ای اولی است، متفاوت با گزاره «معلول نیازمند علت است» که گزاره‌ای تحلیلی است.

حالت تساوی نسبت به وجود و عدم نداشته باشد؛

۳. و این تناقض است.

۴. از این رو، از دست دادن تناقض به معنای از دست دادن اصل علیت است.

صادقی نمونه‌هایی از فخر رازی می‌آورد که در آن‌ها، همه بدیهیات اولیه، در نهایت از اصل تناقض حاصل می‌شوند. برای مثال قضیه «کل اعظم از جزء است»، که از اولیات است، به این دلیل صادق است که اگر کل از جزء بزرگ‌تر نباشد، وجود و عدم جزئی که خاص به کل است، مساوی خواهد بود. معنایش این است که وجود و عدم در این جزء جمع شده‌اند. از نظر فخر این قضیه که «یک جسم دو مکان ندارد» نیز به این دلیل نیازمند اصل امتناع تناقض است که اگر آن را نپذیریم، دیگر یک جسم و دو جسم تمایزی با یکدیگر نخواهند داشت و در این صورت وجود و عدم در جسم دو جمع شده‌اند (صادقی، ۱۳۸۷، ص. ۶۴).

ب) پشتیبانی اصل تناقض از گزاره‌های غیر بدیهی / غیر پایه

این ساحت را در دو نمونه مطرح می‌کنیم:

الف. اگر گزاره «اعاده معدوم محال است» را به عنوان گزاره‌ای نظری لحاظ کنیم، استدلال بر آن این گونه است:

۱. اگر اعاده معدوم جایز باشد، آنگاه جایز است عین آن شیء نخستین در کنار خودش موجود باشد؛

۲. لکن تحقق عین شیء در کنار خود شیء محال است؛

۳. اعاده معدوم محال است.

در اثبات ملازمه [گزاره واقع در صغرا] چنین آورده می‌شود:

۱. اگر اعاده معدوم جایز باشد، آنگاه جایز است عین آن شیء نخستین در کنار خودش موجود باشد؛

۲. زیرا X ای که در زمان T_3 ، بعد از معدوم بودنش در زمان T_2 آمده است، با امری

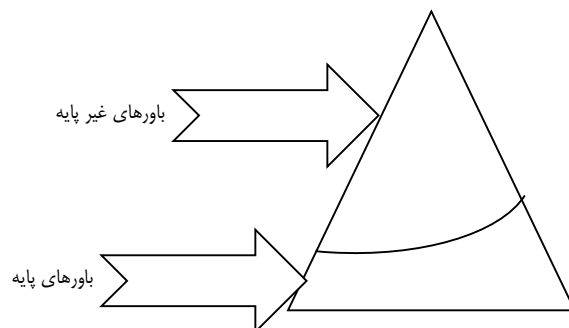
که در کنار X نخستین در زمان T_1 به وجود آمده است، مثل هم‌اند؛

۳. و حکم الامثال فی مایجوز و فی مالایجوز واحد؛
۴. بنابراین اگر X در زمان T_3 ممکن باشد، باید در زمان T_1, X_2 هم ممکن باشد؛ و اگر X_2 در زمان T_1 که هم‌زمان با X_1 است ممتنع باشد، باید X در زمان T_3 هم ممتنع باشد؛
۵. لکن وجود عین شیء (X_2 در زمان T_1) در کنار شیء ممتنع است؛
۶. بنابراین وجود X در زمان T_3 ممتنع است.
۷. علت ممتنع بودن گزاره شماره ۵ آن است که لازمه چنین گزاره‌ای محذور زیر است:
- باید شیء واحد هم واحد باشد هم کثیر.
- اینکه شیء واحد، هم واحد باشد و هم واحد نباشد، تناقض است. از این رو، اصل تناقض از این استدلال و آن گزاره نظری پشتیبانی می‌کند؛ به نحوی که از دست دادن اصل تناقض، به معنای از کف رفتن آن گزاره است.
- ب. وجود معلول در ظرف تحقق علت تامه‌اش واجب است.^{۱۱۳} فیلسوفان استدلال‌هایی برای این گزاره می‌آورند:
۱. اگر وجود معلول با وجود علت تامه‌اش واجب نباشد، آنگاه جایز است عدم معلول با وجود علت تامه؛
۲. اما محال است عدم معلول با وجود علت تامه؛
۳. تحلیل گزاره شماره ۲: اگر عدم معلول با وجود علت تامه‌اش جایز باشد، یا علت عدمش موجود است یا نیست؛
۴. اگر علت عدم معلول موجود باشد، مستلزم تناقض است؛ چون فرض بر وجود علت تامه بود؛
۵. اگر علت عدم معلول موجود نباشد، مستلزم تحقق معلول بدون علت است؛

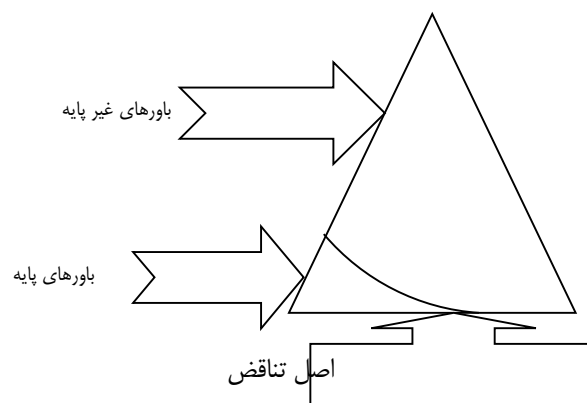
۱۱۳. منظور وجوب بالقیاس است.

۶. تحقق معلول بدون علت محال است؛ زیرا مستلزم تناقض است؛ بنا به تحلیل پیشین در ساحت گزاره‌های اولی.

براین اساس، در مبناگروری، که نظامی هر می یا مخروطی شکل است، به جای تصویر شماره یک، تصویر شماره دو پیشنهاد می‌شود:
تصویر شماره یک



تصویر شماره دو



براساس این تصویر از وابستگی و اتکا، معنای بازگشت گزاره‌ها به اصل تناقض روشن می‌شود. معنای بازگشت را در پشته‌یانی دانستیم. تحلیل‌های دانشمندان فلسفی

دوران اسلامی بر همین الگوست. آنان تلاش داشتند تحلیل‌های فلسفی خود را به پشتیبانی اصل تناقض برگردانند. عبارت‌هایی نظیر «... و إلاً لاستلزم التناقض...» در استدلال‌های آنان مشاهده می‌شود (برای نمونه، ملاصدرا در *اسفار*، ج ۱، صص. ۱۶۶، ۱۷۹، ۲۱۱، ۲۴۶؛ ج ۲، ص. ۱۳۴؛ ج ۴، صص. ۲۶۱، ۲۷۰؛ ج ۵، ص. ۷۰ و...).

جهت دیگر در این الگو، حفظ یقین است. یقین روان‌شناختی و یقین منطقی، هر دو در مواضع مختلفی از زندگی انسان حضور دارد. در دانش‌های عقلی، نظیر ریاضیات و منطق و نیز فلسفه [اسلامی]، به دنبال یقین منطقی‌اند. یقین منطقی را اعتقاد جازم مطابق با واقع ثابت دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۸۳، ص. ۱۳). اصل تناقض از یقین نیز پشتیبانی می‌کند. این پشتیبانی در درون ساختار تحلیل‌های آن‌ها مأخوذ است. علامه طباطبایی در بحث وحدت و کثرت، در فصل تناقض می‌گوید: «... أن النقيضين... إماً أن يصدق الإيجاب أو يصدق السلب؛ و هي قضية بدیهية أولیة يتوقف عليها العلم بصدق كل قضية مفروضة، ضرورة كانت أو نظرية» (طباطبایی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص. ۵۶۶). عبارت علامه علاوه بر تأیید مطالب تحلیل‌شده، مسأله یقین را نیز پیش می‌خواند. فیاضی مراد از علم در این عبارت را همان یقین دانسته است (طباطبایی، ۱۳۸۲، تعلیقات). اگر شخص یقین داشته باشد که «الف ب است» صادق است، بنابراین یقین دارد که «الف ب نیست» کاذب است. اگر اصل تناقض از بین برود، یقین این دو نیز از دست خواهد رفت.

الگوی پیشنهادی، لاقلاً در چند ناحیه با تقریر معمول میناگرایی تمایز دارد:

توجه به گونه باور باورهای پایه. همان‌گونه که در بخش تقریر کلی میناگرایی اشاره شد، مشخصه سوم آن، تأکید بر این عبارت بود: «باورهای پایه به گونه غیرباوری موجه-اند»؛ یعنی توجه این باورها برگرفته از دیگر باورها نیست. براساس الگوی پیشنهادی، باورهای پایه نیز دارای توجه باوری خواهند بود.

۱. براساس الگوی پیشنهادی، گزاره‌ها، در یک تقسیم‌بندی، به گزاره(ها)ی تماماً پشتیبان و گزاره‌های غیر تماماً پشتیبان تقسیم می‌شوند. این تفکیک با عنایت به مهم‌ترین حیثیت چنین گزاره‌هایی حاصل آمده است. اساس گزاره‌هایی نظیر اصل تناقض، در کاربردی بودن آن‌ها نهفته است و این خود عامل اصلی جدایی این اصل از دیگر گزاره-های مأخوذ در ساحت اولیات/ پایه‌هاست. بر این اساس، می‌توان، از حیث کاربردی،

گزاره‌ها را به گونه جدید تقسیم کرد. «گزاره‌های با حیثیت پشتیبانی» گزاره‌هایی هستند کاربردی که توجیه یک نظام معرفتی، گزاره‌های غیر پایه، گزاره‌های پایه و همچنین مؤلفه یقین را بر عهده دارند؛ اما این خصوصیت در «گزاره‌های غیر تماماً پشتیبان» یافت نمی‌شود.

۲. در باب گزاره‌های زیرین اختلاف وجود داشت که آیا آن‌ها تماماً عقلی‌اند یا صبغه تجربی نیز دارند؛ اما براساس تفکیک صورت گرفته، گزاره‌های تماماً پشتیبان صرفاً صبغه عقلی دارند. در جستار حاضر، تنها به توصیف قاعده تناقض به‌عنوان گزاره‌ای پشتیبان پرداخته شد. به نظر می‌آید اصل هویت نیز در ردیف اصل تناقض قابل‌الخذ باشد.

۳. همه‌جایی و همگانی بودن این تحلیل از ابتدا، آن را از برخی دیگر از اشکالات وارد شده بر طرح رایج مبنای گروهی دور می‌سازد. به‌عنوان مثال پویمن می‌نویسد: «اکثر مبنایگروان معاصر... تمایل دارند مفهوم بداهت یا حقیقتاً پایه بودن را نسبت به افراد مختلف، متفاوت بدانند»^{۱۱۴} (پویمن، ۱۳۸۷، ص. ۲۵۱). اما براساس تحلیلی که عرضه شد، اصل تناقض، اصل پایه‌ای نیست که نسبت به افراد مختلف متفاوت باشد. برخی، تنها گروهی^{۱۱۵} را از نتایج قائل شدن به تجربی‌انگاری گزاره‌های پایه لحاظ کرده‌اند (ر.ک: فعالی، ۱۳۷۹، ص. ۲۱۴)؛ اما در این تحلیل، بر همگانی و همه‌جایی بودن پایه‌ای-ترین گزاره تأکید می‌شود. از این جهت می‌توان این گونه نتیجه گرفت که در این الگو، توجیه یک باور، صرفاً براساس مخروطی و نردبانی گونه نیست که بر باورهای پایه منتهی شود، بلکه اگر باوری وجود داشته باشد که با دیگر باورهای پذیرفته‌شده تناقض نداشته باشد، می‌توان آن را پذیرفت.

بدین بیان، حیثیت پشتیبانی اصل تناقض به این معنا نیست که صرفاً گزاره‌ها در فرایند چیدمانی قرار بگیرند تا نهایتاً به اصول ابتدایی و پایه خاتمه یابند، بلکه اگر «باور»ی با «یک سامانه معرفتی پذیرش یافته ما که صادق است» «تناقض»ی نداشته باشد، همین امر [تناقض نداشتن] از آن باور پشتیبانی می‌کند. اما این امر با تحلیل‌های رایج انسجام‌گرایی

۱۱۴. البته باید توجه کرد که این اساس، در مبنای گروهی مدرن مشاهده می‌شود.

متفاوت است. اینکه بتوان گفت: من در «الف ب است» موجه‌ام، چون با گزاره‌های موجه و صادق (معرفت) من ناسازگاری و تناقضی ندارد، البته با انگارهٔ انسجام‌گروی متمایز است. در این موضع، این توجیه، صرفاً در مقام نخست است. یعنی اولین ملاک برای یک باور، ناسازگار نبودن آن گزاره‌های صادق است. اما آیا همین مقدار بسنده است؟ پاسخ منفی است. شاخصه‌های دیگر نیز در کار است. در انسجام‌گرایی بر بسندگی ناسازواری تأکید می‌کنند، اما در نظام مبتنی بر اصل تناقضی یادشده، لحاظ‌های معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی دیگر همچون ناظر بر واقع بودن و... مندرج است.

۴. در الگوی رایج میناگرایی منسوب به اندیشمندان فلسفی، حضور قواعد استدلالی منطقی در رساندن تحلیل‌های انتزاعی فلسفی به باورهای پایه و بدیهی ملحوظ است؛ اما در الگوی ارائه‌شده، در رسیدن تحلیل‌ها به آستانهٔ اصل تناقض، حیثیت پشتیبانی آن لحاظ می‌شود و نه کاربری قواعد استدلال.

۵. بر پایهٔ دیدگاه رایج، چنین گزاره‌ای را می‌توان داشت:

در یک ساختار معرفتی، B_1 براساس B_2 پذیرفته می‌شود و B_2 براساس B_3 و آن نیز... تا سرانجام به B_n منتهی شود. این B_n نیازمند امری دیگر برای پشتیبانی و تأیید نیست [گزارهٔ خودموجه].

اما در الگوی پیشنهادی می‌توان گفت:

در یک ساختار معرفتی، B_1 براساس B_2 پذیرفته می‌شود و آن نیز... تا سرانجام به B_n ختم شود و آن B_n بدیهی است و براساس اصل تناقض پشتیبانی می‌شود.

پشتیبانی اصل تناقض لااقل همسو با اصطلاحات پلانیتینگا نظیر قرینه، تأیید، قرینه‌طلبی و... است؛ اما در اینکه مصداق آن‌ها را چه لحاظ کنیم، با او همسویی ندارد. پلانیتینگا تلاش دارد تجربه‌های شخصی را نیز در این قرینه لحاظ کند؛ درحالی که حیثیت پشتیبانی گفته‌شده در این جستار مغایر آن است.

پاسخ اشکال پلانیتینگا که در عبارات پیشین به آن اشاره شد نیز براساس روشن‌داشتن‌های یادشده است: اصل پشتیبانی تناقض. اشکال پلانیتینگا این بود که این گزاره چگونه است: «شخص S در پذیرش باور P تنها در صورتی موجه است که یا P واقعاً پایه باشد

یا بر پایه قرینه‌ای تأیید شود». این گزاره نیز براساس اصل تناقض پشتیبانی می‌شود و بنابراین ابتدای آن بر این اصل است و بنابراین موجه است.

۱. شخص S در پذیرش باور P دو راه دارد: خودموجه بودن P یا تأیید قرینه‌ای P؛

۲. معنای پذیرش (بر پایه انگاره مبنایگرویی) باور P از سوی شخص S آن است که آن باور یا خودموجه باشد [ملاک اول] یا تأیید قرینه‌ای [ملاک دوم] شده باشد؛

۳. حال اگر شخص S بدون دخالت خود توجیه‌گری [ملاک اول] یا تأیید قرینه‌ای [ملاک دوم]، به گزاره‌ای باور داشته باشد و آن را بپذیرد، معنای آن این است که آن شخص، هم گزاره را پذیرفته و هم نپذیرفته و این تناقض است.

نتیجه‌گیری

بر پایه گزارش‌های صورت گرفته از مبنایگرویی، باورهای روساخت، توجیه خود را از باورهای زیرساخت حاصل می‌آورند. اما این اتکا و وابستگی، خود، محل تحلیل و بررسی است. منظور از این اتکا و وابستگی باورهای روساخت به زیرساخت چیست؟ جستار حاضر با رویکرد توصیفی، و نه هنجاری و تجویزی، تلاش داشت به پاسخ این سؤال پردازد. رویکرد توصیفی به این معناست که فیلسوفان مسلمان از چه الگوی مبنایگرویی پیروی می‌کردند، نه اینکه مبنایگرویی باید چگونه باشد؟ با روشن‌داشتن این امر، الگوی جدید از مبنایگرویی حاصل خواهد شد. برای به تصویر کشاندن این الگو، به تمایز میان گزاره‌های پایه / اولی پرداختیم و میان گزاره‌های اولی موردپذیرش در فرهنگ فلسفی دوران اسلامی تمایز قرار دادیم. اصل تناقض که خود گزاره‌ای اولی قلمداد می‌شود، متمایز از دیگر اصول اولی است. این تمایز را در حیثیت کاربردی آن نشان دادیم: حیثیت پشتیبانی. اصل تناقض حیثیت پشتیبانی دارد. این امر را در ساحت پشتیبانی اصل تناقض از گزاره‌های پایه / بدیهی، پشتیبانی اصل تناقض از گزاره‌های غیرپایه / نظری و پشتیبانی اصل تناقض از یقین در تحلیل‌های فلسفی دانشمندان مسلمان نشان دادیم. بنابراین به الگویی از نحوه بازگشت و ابتدای گزاره‌ها به گزاره پایه رسیدیم: الگوی پشتیبانی. این الگو را در مقابل الگوی رایج استنتاجی یا زایشی-تولیدی اخذ کردیم.

استوارداشت این انگاره، تمایزهایی از الگوی رایج میناگروی در پی خواهد داشت که به برخی از آن تمایزها و تفاوت‌ها اشاره شد. مهم‌ترین تمایز، توجیه‌پذیری گزاره‌ها و باورهای بدیهی / پایه بود. بر پایه الگوی رایج، باورهای بدیهی / پایه، خودموجه‌اند؛ اما براساس الگوی ارائه‌شده، حتی آن‌ها نیز توجیه‌پذیرند و تفاوت ساختاری میان گزاره‌ها / باورهای پایه و بدیهی با گزاره‌ها / باورهای غیرپایه و نظری نیست. بر پایه این انگاره، می‌توان تقسیمی نوین در میان گزاره‌ها نیز داشت: گزاره‌های تماماً پشتیبان و گزاره‌های غیرتماماً پشتیبان.

منابع

- ابن سینا. (۱۳۸۷). *الهیات شفا*، تحقیق حسن زاده آملی. بوستان کتاب قم، چاپ سوم.
- _____ (۱۴۰۴). *شفا، منطق، برهان*، تحقیق سعید زاید. مکتبه آیه الله المرعشی، قم.
- ارسطو. (۱۳۷۷). *متافیزیک*، ترجمه شرف الدین خراسانی. انتشارات حکمت، چاپ نخست.
- پویمن، لوئیس. (۱۳۸۷). *معرفت شناسی، مقدمه ای بر نظریه شناخت*، ترجمه رضا محمدزاده. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- شمس، منصور. (۱۳۸۴). *آشنایی با معرفت شناسی*. تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول.
- صادقی، رضا. (۱۳۸۷). *در مقدمه بازگشت به میناگروی سنتی*. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۸۲). *نهایة الحکمه، با شرح و تعلیقه غلامرضا فیاضی*. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- طوسی، نصیرالدین. (۱۳۸۳). *شرح اشارات / منطق*. قم: نشر البلاغه.
- عظیمی دخت شورکی، سید حسین. (۱۳۸۵). *معرفت شناسی باور دینی از دیدگاه پلانتیگا*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فعالی، محمدتقی. (۱۳۷۹). *درآمدی بر معرفت شناسی دینی و معاصر*. قم: انتشارات معارف، چاپ دوم.
- فیاضی، غلامرضا. (۱۳۸۷). *درآمدی بر معرفت شناسی*. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ دوم.
- ملاصدرا. (۱۹۸۱). *اسفار اربعه*. بیروت: دار احیاء التراث، چاپ سوم.